

کوروش عیلامی - انشانی یا کوروش پارسی؟

نگاهی دوباره به بحث‌های پیرامون هویت عیلامی - انشانی کوروش دوم

محمدتقی ایمان‌پور*

سیروس نصراله‌زاده**، کیومرث علی‌زاده***

چکیده

ورود پارسی‌ها به انشان / پارسه و ارتباط گسترده آنان با ساکنان عیلامی این سرزمین در جنوب غرب ایران باعث نفوذ فرهنگ و تمدن عیلام در فرهنگ و تمدن هخامنشی به‌ویژه در زمان کوروش دوم و کمبوجیه دوم شد. به‌علاوه، ادعاهای کوروش در استوانه مشهور خود به زبان بابلی که خود و اجدادش را پادشاهان انشان معرفی می‌کند و ذکر نکردن نام پارس و یا هخامنش در این نوشته، باعث شده است که در سال‌های اخیر تعدادی از اندیشمندان تاریخ ایران پیش از اسلام درباره هویت پارسی کوروش دچار تردید شده و کوروش را دارای هویت عیلامی - انشانی بدانند. هرچند که تاکنون نقدهایی بر چنین ادعاهایی نوشته شده است، هنوز این بحث‌ها ادامه دارد.

در این مقاله تلاش شده است تا با استفاده از شیوه پژوهش‌های تاریخی و با استناد به داده‌های باستان‌شناسی، اسناد و نوشته‌های کهن میان‌رودانی - عیلامی، کتیبه‌های پارسی، الواح عیلامی، نوشته‌های یونانی و همچنین پژوهش‌های جدید تاریخی و با ارزیابی بحث‌های موافق و مخالف ادعای بالا، به بررسی نظر پاتس در رابطه با هویت انشانی - عیلامی کوروش دوم بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: کوروش دوم، داریوش بزرگ، عیلام، انشان، پارس.

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) mimanpour@hotmail.com

** استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی cyrusnasr@yahoo.com

*** کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه فردوسی مشهد qumars_alizadeh@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۲۷

۱. مقدمه

دنیل توماس پاتس (Daniel. T. Potts) در سال ۲۰۰۵ در مقاله‌ای تحت عنوان «کوروش و پادشاهی انشان» که در جلد نخست مجموعه *ایده/ایران (Idea of Iran)* چاپ شد، مدعی شده است که کوروش دوم (بزرگ) بیش از اینکه یک پارسی بوده باشد، دارای هویتی عیلامی - انشانی بوده است (Potts, 2005: 8-28). او در این مقاله با بررسی منابع معاصر کوروش دوم به ویژه استوانه کوروش در بابل، سالنامه‌های شاهان آشوری، آجرهای اور، منابع آشوری، آثار به دست آمده از کَلماکَره در پل دختر، مقبره ارجان (Arjan) در بهبهان و سرانجام کتیبه داریوش اول در بیستون، دیدگاه رایج در میان اندیشمندان تاریخ ایران باستان را مبنی بر وجود دو شاخه از شاهان پارسی، یعنی شاخه کوروش و داریوش و هویت پارسی کوروش و اینکه بعد از مرگ کمبوجیه دوم، سلطنت از خاندان کوروش به خاندان داریوش رسیده است، با تردید مواجه کرد (Ibid). هر چند که پیش‌تر، ریچارد فرای (Richard Frye) نیز در سال ۲۰۰۳ در مقاله خود تحت عنوان «کوروش یک هخامنشی نبود» به طرح پرسش‌هایی در رابطه با شاخه کوروش دوم و داریوش اول پرداخته بود، بحث وی در این مقاله بیشتر بر دین شاهان هخامنشی با استناد به کتیبه‌های پارسی و پرستش آهوره‌مزدا توسط داریوش و شاهان بعد متمرکز شده است. در واقع، فرای به هویت عیلامی - انشانی کوروش اشاره‌ای نکرده و فقط به طرح پرسش‌هایی در رابطه با ارتباط شاخه کوروش و داریوش اکتفا کرده است (Frye, 2003: 111-114).

در هر حال مختصر آنکه، پاتس (2005) بر آن است که با بررسی منابع عصر کوروش دوم به این نتیجه می‌رسیم این منابع نه تنها به هویت پارسی کوروش اشاره ندارند، بلکه بیشتر به انشانی بودن کوروش و اجداد وی اشاره دارند. از طرف دیگر اینکه کوروش در هیچ‌جا ادعایی بر پارسی بودن خود ندارد، بلکه برعکس همه‌جا اعلام می‌کند که خودش و اجدادش شاهان انشان و انشانی بوده‌اند. ایشان مدعی است که اگر بخواهیم بر مبنای شواهد معاصر زمان کوروش دوم قضاوت کنیم، نه تنها این منابع هویت پارسی کوروش را تأیید نکرده، بلکه بیشتر بر هویت انشانی و عیلامی کوروش و اجدادش تأکید دارند. بر اساس منابع این دوره، فقط با به قدرت رسیدن داریوش اول است که عنوان شاه انشان از عنوان شاهان هخامنشی حذف می‌شود و داریوش و جانشینانش از عنوان پارسی و شاهان پارس استفاده می‌کنند. به دیگر سخن اینکه حاکمیت آریایی - پارسی‌ها بر ایران کهن نه با به قدرت رسیدن کوروش دوم، بلکه هم‌زمان با به قدرت رسیدن داریوش اول آغاز می‌شود. بر

اساس این ادعا، کوروش دوم و اجدادش از عیلامی‌هایی بودند که در انشان، یعنی سرزمین‌های شرقی عیلام، سلسله جدید انشانی را پایه‌ریزی کردند و مستقل از شاهان عیلامی شوش بر این سرزمین حکومت می‌کردند. به دیگر سخن، آنان خود مؤسس سلسله جدید انشانی در انشان بودند که از عناصر فرهنگ عیلامی تشکیل یافته بود که سرانجام با روی کار آمدن شاخه داریوش اول از بین رفت و قدرت آنها به هخامنشی‌ها انتقال یافت.

البته، بحث پاتس در رابطه با هویت انشانی - عیلامی کوروش دوم، از سوی محققان با واکنش‌های انتقادی روبه‌رو گردیده است. در سال‌های اخیر، حداقل دو مقاله انتقادی در رد این ادعا نوشته شده است که در مورد اول می‌توان از مقاله آنتونیو زوناتزی تحت عنوان «کوروش بزرگ به عنوان پادشاه شهر انشان» در نخستین کنفرانس ملی ایران و جاده ابریشم در تهران نام برد (Zournatzi, 2011: 1-15). زوناتزی در مقاله خود تلاش کرده است با نقد نظریه‌های پاتس به شبهات وی پاسخ دهد. او در این مقاله ادعا می‌کند که: ۱. ما هیچ نشانه و سندی مبنی بر اینکه خود کوروش خود را انشانی خوانده باشد در دست نداریم؛ ۲. اشاره به نام انشان در آن زمان به این دلیل بود که در آن زمان نام انشان از پارسواش / پارسوا / پارسوماش از قدمت بیشتری برخوردار بود و به همین سبب اهالی میان‌رودان از نام قدیم آن استفاده می‌کردند؛ ۳. دیگر اینکه نه تنها در مورد کوروش، بلکه در مورد اجدادش که او در استوانه‌اش آنها را شاه انشان می‌نامد، سندی در دست نداریم که آنها خود را صریحاً انشانی و یا عیلامی خوانده باشند.

مقاله بعدی متعلق به وُتر هنکلن است که تحت عنوان «کوروش پارسی و داریوش عیلامی: مورد، یک اشتباه هویتی» در سال ۲۰۱۱ به چاپ رسید (Henkelman, 2011a: 577-634). او در این مقاله تلاش می‌کند با استفاده از مطالعه الواح عیلامی تخت جمشید و شیوه‌ای متفاوت با زوناتزی به این موضوع پردازد و به ادعاهای پاتس پاسخ دهد. هنکلن بر این نظر است که: ۱. پیش از روی کار آمدن هخامنشی‌ها به عنوان نیروی مسلط در منطقه، روابط پارسی‌ها با بومیان منطقه و از جمله عیلامی‌ها که پیشینه دیرپایی در منطقه داشتند، آغاز شده بود. این امر سبب گشت تا پارسی‌ها تأثیرات بسیاری را در زمینه استفاده از خط و زبان، لباس و آلات نظامی از عیلامی‌ها بپذیرند؛ ۲. از سوی دیگر، منابعی که از کوروش و اجدادش با عنوان شاهان انشان و انشانی اسم برده‌اند، در خارج از ایران بوده و مربوط به منطقه میان‌رودان هستند. به دیگر سخن اینکه سند و مدرکی در رابطه با اینکه کوروش و اجدادش خود را آشکارا انشانی و یا عیلامی بخوانند در دست

نداریم (نظری مشابه نظر زوناتزی)؛ ۳) اگر شاهد استفاده پارسی‌ها از عنوان انشان و یا پادشاه انشان تا پیش از به‌قدرت‌رسیدن داریوش هستیم، دلیل آن اهمیت جایگاه انشان نسبت به پارس / پارسوا / پارسوماش / پارسواش در این زمان است. در آن زمان، استفاده از نام انشان که منطقه‌ای با پیشینه تاریخی کهن‌تر و شناخته‌تر بود، می‌توانست تأثیرگذارتر باشد تا استفاده از نام پارس که هنوز در میان‌رودان کمتر شناخته شده بود (مجدداً نظری مشابه نظر زوناتزی). از سوی دیگر، در زمان به‌قدرت‌رسیدن داریوش، فرهنگ و عناصر پارسی به آن درجه از اهمیت و گستردگی رسیده بود که داریوش می‌توانست بر پارسی و آریایی بودن و ... خود تأکید کند؛ ۴. سرانجام، برخلاف تصور رایج در مورد اینکه فقط کوروش و اجدادش بیش از سایر شاهان هخامنشی بر فرهنگ عیلامی تأکید کرده‌اند، باید گفت که الواح تخت جمشید خلاف این ادعاها را نشان می‌دهند. این اسناد نشان می‌دهند که فرهنگ عیلامی در دوره‌های بعد مانند دوره پیشین همچنان در دوره هخامنشیان حضور پررنگی داشت؛ مثلاً، شاهد هستیم که خدایان عیلامی در دوره داریوش محبوب‌تر هستند و حتی بیش از خدایان ایرانی جیره دریافت می‌کردند و به نام آنان در این الواح، بیش از نام خدایان ایرانی اشاره شده است. از طرف دیگر، در این الواح بین عیلامی‌ها و پارسی‌ها فرقی گذاشته نشده است. به دیگر سخن اینکه مطالعه منابع دوران پادشاهی داریوش اول و مقایسه آنها با دوران کوروش دوم نشان می‌دهد که حضور جنبه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن عیلامی شامل خط و زبان، لباس و آلات نظامی در دوران داریوش همچون دوران کوروش ادامه پیدا کرد و در نتیجه، برخلاف نظر پاتس حضور پررنگ فرهنگ عیلامی در دوره کوروش بزرگ نمی‌تواند به‌تنهایی به معنی هویت عیلامی - انشانی کوروش بوده باشد.

در هر حال، نگاهی به آرای پاتس پیرامون هویت عیلامی / انشانی کوروش نشان می‌دهد که نکته‌ای مهم در این بحث‌ها مورد غفلت واقع شده است و آن تکیه اصلی و یک‌سویه پاتس بر منابع میان‌رودانی و الواح و کتیبه‌های دوره هخامنشیان است؛ درحالی‌که منابع یونانی که یکی از منابع عمده ما برای شناخت تاریخ هخامنشیان است، مورد توجه و بحث واقع نشده است؛ و حتی پاتس برای نقد و یا رد گزارش‌های مورخان یونانی خصوصاً هرودت که صریحاً از هویت پارسی - هخامنشی کوروش و اجداد او گزارش می‌دهد، هیچ تلاشی نمی‌کند. او فقط با این استدلال که منابع یونانی هم‌زمان با کوروش نیستند، از بررسی آنها خودداری می‌کند؛ درحالی‌که در بسیاری موارد، گزارش‌های هرودت

مبنای شناخت ما برای دوره‌های آغازین هخامنشیان است و در بسیاری موارد، مانند چگونگی روی کارآمدن داریوش، با منابع ایرانی تطبیق می‌کند.

در هر حال، برای بررسی نظریات پاتس پیرامون هویت عیلامی - انشانی کوروش، تلاش خواهیم کرد نخست شواهد و گزارش‌های موجود در ایران و میان‌رودان را پیرامون زندگی کوروش و اجداد او با گزارش مورخان یونانی در این رابطه مقایسه کنیم و سپس با ارزیابی منابع مربوط به دوره داریوش بزرگ و مقایسه اوضاع فرهنگی دوران فرمانروایی کوروش و داریوش، نشان دهیم که اولاً، از نظر فرهنگی تفاوت عمده‌ای از نظر حضور فرهنگ عیلامی در این دو دوره وجود ندارد که نشان‌دهنده تفاوت هویتی بین آن دو باشد؛ دیگر اینکه بدون توجه به منابع یونانی و یا رد آنها نمی‌توان به سادگی از هویت عیلامی - انشانی کوروش سخن گفت. درست است که منابع میان‌رودانی معاصر کوروش دوم (بزرگ) بیشتر کوروش و اجداد او را شاه انشان می‌نامند و به ندرت از پارس در این مورد نام برده‌اند، برعکس منابع یونانی مانند هرودت، گزنفون، کتزیاس و کتیبه‌های داریوش اول همگی بر پارسی بودن کوروش و شاهان هخامنشی تأکید دارند. بنابراین، برای ارزیابی بیشتر موضوع، نخست لازم است به معرفی و بررسی این دو گروه از منابع در دوران پیش از سلطنت داریوش بپردازیم.

۲. منابع مربوط به دوران پیش از سلطنت داریوش اول

منابع میان‌رودانی و منطقه، همان‌طور که پاتس بیشتر بر روی آنها تأکید می‌کند، اغلب به جز چند استثنا، از کوروش به عنوان شاه انشان یاد می‌کنند. چنان‌که به جز کتیبه آشوربانی‌پال که کوروش، جد کوروش بزرگ، را شاه پارسوماش می‌نامد که فرزندش آروکو را گروگان نزد او فرستاد (Stronach, 1974: 248; Dandamayev, 1986: 665-666)، یا در بخشی از سال‌نامه نبونید که از کوروش هم‌زمان به عنوان شاه انشان و شاه پارسوا نام می‌برد. منابع بابلی اغلب کوروش بزرگ را شاه انشان می‌نامند؛ چنان‌که در سال‌نامه نبونید و یا در استوانه کوروش آمده است که:

مردوک ... دست کوروش شاه انشان را گرفت (Brosius, 2000: 10).

من کوروش، ... پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نوۀ کوروش، شاه بزرگ، شاه انشان، نتیجه چیش پیش شاه بزرگ، شاه انشان (استوانه کوروش) (Brosius, 2000: 11; Briant, 2005: 12).

کوروش پادشاه انشان (استوانه نبونید در سیپار) (Brosius 2000:8; Potts,2005:13).
آستیاگ سپاهش را برای رویارویی با کوروش شاه انشان فراخواند (سال‌شمار نبونید)
(Brosius,2000:8).
من کوروش، شاه جهان، شاه انشان، فرزند کمبوجیه شاه انشان ... (آجرهای اور)
(Potts,2005:13; Waters,2004:94).
کوروش شاه انشان. کوروش شاه پارسو (سال‌شمار نبونید) (Brosius, 2000:8).
کوروش انشانی فرزند چیش‌پیش (نقش مهر 93 PFS) (Garrison,2011:383-)
(Brosius,2010:141;402).

البته، در کتیبه‌های پاسارگاد نیز کوروش، شاه هخامنشی معرفی شده است (Brosius, 2000:5) که امروزه نظر بر این است که احتمالاً این کتیبه‌ها در زمان داریوش و برای اهداف سیاسی خاصی نوشته شده‌اند، نه در زمان کوروش (Waters,1996:13-16).
اما، منابع یونانی روایت کاملاً متفاوتی را از زندگانی و هویت پارسی کوروش ارائه می‌دهند که در اینجا به بخشی از این روایت‌ها اشاره خواهیم کرد.

۳. روایت یونانی - پارسی در مورد کوروش

۱.۳ هرودت

هرودت در مناسبت‌های گوناگون از کوروش به عنوان یک پارسی، شاه پارس و یک هخامنشی نام می‌برد، چنان‌که وقتی راجع به قیام کوروش دوم علیه آستیاگ صحبت می‌کند، می‌گوید: پاسارگادی‌ها، مارافی‌ها و ماسپی‌ها از او حمایت کردند. در ادامه می‌گوید پاسارگادی‌ها نجیب‌ترین قبایل پارسی‌ها بودند که خاندان هخامنش و شاهان پارس نیز جزء همین قبیله بودند (Book I:125). او در جایی دیگر راجع به ازدواج دختر آستیاگ می‌گوید: آستیاگ برای تعبیر نشدن خواب می‌خواست او را به ازدواج یک غیر مادی دریاورد، به همین سبب او را به یک پارسی به نام کمبوجیه (اول) داد (Book I: 107-13). پس از آن نیز هرودت پیرامون پادشاهی کوروش و فتوحاتش، او را اغلب یک پارسی و پادشاه پارس می‌نامد (Herodotus, I. 53, 86, 95, 127,154, 153).

۲.۳ گزنفون

گزنفون نیز در کتاب کوروش‌نامه، آنجا که در مورد کوروش گزارش می‌دهد، می‌گوید که

او فرزند کمبوجیه (اول)، پادشاه پارس بود. در ادامه نیز می‌گوید او از قبیله پارسی‌ها بود که نام خود را از پرسه / پرسئوس گرفته بودند (۲. 1-3. ۲). (Cyropeadia I, 2. 1-3. ۲).

۳.۳ کتزیاس

گزارش کتزیاس که نیکولاس دمشقی به دست ما رسانده است نیز در مورد کوروش و پدرش این‌گونه نقل می‌کند:

او (کوروش دوم) از قبیله ماردی‌ها و فرزند آتردیس نامی بود که از شدت فقر دزدی می‌کرد. مادرش نیز آرگوست نام داشت که گله‌چرانی می‌کرد (Kuhrt, 2007: 97).

قبیله ماردی‌ها در روایت هرودت جزء آن دسته از قبایل پارسی آمده که دارای زندگی کوچ‌نشینی بودند (Brosius, 2000: 8).

۴.۳ دوران فرمانروایی داریوش و شاهان بعد از او

برخلاف دوره پیشین، از زمان داریوش دیگر نام انشان در کتیبه‌های پارسی و یا حتی میان‌رودانی در رابطه با داریوش و شاهان هخامنشی تکرار نمی‌شود و داریوش تأکید زیادی بر اصالت آریایی - پارسی و هخامنشی بودن خود دارد، چنان‌که در کتیبه‌های داریوش نقل شده است که:

من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها، پسر ویشتاسپه، نوۀ ارشامه، هخامنشی (DB I: §1).

داریوش شاه گوید: پدر من ویشتاسپه (است)، پدر ویشتاسپه، ارشامه، پدر ارشامه، اریارمنه، پدر اریارمنه، چیش پیش، پدر چیش پیش، هخامنش (DB I: §2).

نسخه بابلی کتیبه بیستون: کمبوجیه فرزند کوروش شاه پارسو، شاه سرزمین‌ها (m) (AA I §10: 11b-15a) (Kuraš Šarri^{kur} 𐎧𐎠𐎼𐎿 su Šarri mātaī).

داریوش شاه گوید: به این خاطر ما هخامنشی خوانده می‌شویم. از دیرباز ما نژاده بودیم، از دیرباز خاندان ما شاه بودند (DB I: §3).

کتیبه خشپارشا در تخت جمشید نیز مشابه شماره دو در بالاست که در آن خود را هخامنشی می‌خواند (XPa: §2).

در کتیبه‌های پاسارگاد نیز که گفته می‌شود در زمان داریوش و به نام کوروش نوشته شده است، کوروش، شاه هخامنشی معرفی شده است (Brosius, 2000: 5) (Waters, 1996: 13-16).

چنان‌که مشاهده می‌کنیم، در این دوره منابع یونانی نیز از انشان به عنوان خاستگاه پارسیان هیچ نامی نمی‌برند و همه‌جا سخن از پارس و هخامنش است. در هر حال، جدا از بحث دوران داریوش و پس از وی که تقریباً تمامی منابع این دوران آنها را شاهان پارسی و هخامنشی می‌نامند، چنین یکسانی و یکنواختی را در رابطه با دوران کوروش و اجداد وی به عنوان شاهان عیلامی - انشانی در منابع مرتبط با این دوره مشاهده نمی‌کنیم. اولاً به‌جز نقش مهر کوروش انشانی که آن را به کوروش اول، پدر بزرگ کوروش دوم نسبت می‌دهند (Brosius, 2000: 4)، مستقیماً خود کوروش و یا اجداد او چنین ادعاهایی را نداشته‌اند، بلکه این منابع میان‌رودانی هستند که کوروش و اسلاف او را شاه انشان معرفی می‌کنند (Henkelman, 2011a: 577-634; Zournatzi, 2011: 1-15). همان‌طور که در بالا به آن اشاره شد، نمونه‌هایی داریم که حتی منابع مورد اشاره هم در بعضی موارد از کوروش به عنوان شاه پارسو و یا پارسواش نام برده‌اند، چنان‌که سال‌شمار نبونید کوروش را شاه پارسو نامیده است (Brosius, 2000: 8)؛ یا کتیبه آشوربانیپال نیز پس از پیروزی بر عیلام، از جد کوروش بزرگ، کوروش اول، به عنوان شاه پارسوماش نام می‌برد که فرزندش آروکو را گروگان نزد او فرستاد (Dandamaev, 1986: 665-666; Stronach, 1974: 248; Wiedner, 1931-32: 4). نمونه دیگری نیز مربوط به نسخه بابلی کتیبه بیستون است که در آن نیز کوروش شاه پارسوا نامیده شده است (AA I §10: 11b-15a). کاتب نسخه بابلی کتیبه بیستون برخلاف نسخه عیلامی و پارسی باستان، از کوروش به عنوان شاه پارس یاد کرده است. در اینجا کاتب عنوان شاه پارس را جایگزین شاه بابل کرده است (Bae, 2001: 90. note 11).

۴. نقد نظریه پاتس

در هر حال، پاتس در مقاله خود به هیچ‌یک از این گزارش‌ها و از همه مهم‌تر به گزارش منابع یونانی در رابطه با پارسی بودن کوروش اشاره نمی‌کند و فقط با ادعای اینکه منابع یونانی سال‌ها بعد از دوران سلطنت کوروش دوم و در واقع در دوران بعد از خشیارشا نوشته شده‌اند و بدون وارد کردن هیچ نقد جدی، آنها را کنار گذاشته و ترجیح می‌دهد که فقط از منابع میان‌رودانی معاصر با کوروش دوم به‌عنوان شواهد برای اثبات فرضیه خود استفاده کند (در مکاتبات شخصی با پاتس نیز ایشان دلیل خاصی برای استفاده نکردن از منابع یونانی ذکر نکردند). در حالی که می‌دانیم به‌رغم انتقادهای وارد بر گزارش‌های یونانیان

پیرامون تاریخ هخامنشیان و بعضی از داستان‌سرایی‌ها، هنوز هم گزارش مورخان یونانی بخش عمده منابع ما را برای شناخت شاهنشاهی هخامنشیان، به‌ویژه دوران آغازین شکل‌گیری شاهنشاهی که با محدودیت منابع مواجه هستیم، تشکیل می‌دهند. از طرفی، بسیاری از گزارش‌های هرودت پیرامون پادشاهی شاهان هخامنشی با دیگر شواهد موجود از این دوره مطابقت دارد؛ مثلاً، می‌توان از گزارش هرودت پیرامون تحولات روی کارآمدن داریوش یاد کرد که با کتیبه بیستون تا حد زیادی هم‌خوانی دارد؛ یا به گزارش ایشان درباره مادر پارسی کمبوجیه اشاره کرد که با سال‌نامه نونید مطابقت می‌کند. هرودت از ازدواج کوروش دوم با کاساندان دختر فرناسپس یاد می‌کند و اینکه مادر کمبوجیه، کاساندان، دختر فرناسپس بوده است (Herodotus, II. 1)، که در اینجا روایت هرودت در مورد مرگ کاساندان مادر کمبوجیه با روایت سال‌شمار نونید که به مرگ همسر کوروش دوم در بابل اشاره می‌کند، هم‌خوانی دارد (Waters, 2004: 92).

در هر حال، علاوه بر ضعف عمده مقاله پاتس در انتخاب گزینشی منابع و بی‌توجهی او به سایر شواهد و گزارش‌هایی که ادعای وی مبنی بر عیلامی - انشانی بودن کوروش دوم را ضعیف و غیر قبول می‌کند، تحلیل‌های وی نیز که بر منابع محلی و میان‌رودانی مبتنی است، استحکام بسیاری ندارند؛ به عنوان مثال، برخلاف تحلیل پاتس، استفاده از عنوان شاه انشان برای کوروش در منابع این دوره و یا استفاده از نام عیلامی در میان پارسی‌ها، هیچ‌کدام نمی‌تواند به معنی هویت عیلامی - انشانی کوروش دوم بوده باشد؛ مثلاً، اگر هم برخلاف نظریات رایج (آبایف، ۱۳۵۶: ۲۰۹-۲۴۴) بپذیریم که اسامی کوروش و کمبوجیه ریشه عیلامی دارند (Potts, 2012: 47; Potts, 2005: 21)، نمی‌توان آن را مدرکی برای نشان‌دادن هویت انشانی - عیلامی کوروش و اجدادش دانست. امروزه نیز بسیاری از ما ایرانی‌ها دارای اسامی عربی و ترکی هستیم، ولی این به منزله عرب‌بودن یا ترک‌بودن ما نیست، زیرا تأثیرات متقابل فرهنگی در خلال زمان باعث می‌شود که بعضی‌ها نسبت به ریشه‌های نژادی و کهن خود تعصب خاصی نداشته باشند.

البته، باید به خاطر بسپاریم که گستره سیاسی و فرهنگی حکومت عیلام فقط به زبان، لباس و نظام سیاسی یا به انشان، شوش و نواحی اطراف آن محدود نمی‌شد. منابع و مدارک موجود از دوران عیلام میانه و نو نشان‌دهنده گستره مرزهای عیلام تا نواحی بوشهر، انشان، بهبهان، رام‌هرمز و رام‌شیر در جنوب است و وجود آثاری در دوران عیلام میانه و نو در کورنگون، کول‌فرح/ایذه، شکفت سلمان/ایذه و سرانجام در نقش رستم همگی نشان‌دهنده

حضور و نفوذ عیلامی‌ها در این نواحی هستند (4: Henkelman, 2011 b). به دیگر سخن، پارسی‌ها به دنبال ورودشان به غرب ایران به‌ویژه انشان، با ناحیه‌ای خالی از سکنه روبه‌رو نشدند؛ عیلامی‌ها از مدت‌ها پیش در این نواحی حضور داشتند. به همین دلیل از همان آغاز، روابط نزدیکی میان پارسی‌ها و بومیان منطقه به‌ویژه عیلامی‌ها شکل گرفت که به تأثیرپذیری پارسی‌ها از فرهنگ عیلامی در بسیاری از جنبه‌ها منجر گردید. در همین راستا می‌توان ادعا کرد که اگر کوروش از لقب شاه انشان استفاده می‌کند و یا کمبوجیه به مانند پدرش هنگام حضور در معبد لباس عیلامی بر تن دارد^۱ (Brosius, 2000: 8-9; Cf. Kuhrt, 2007; Sekunda, 2010: 264-267; Waters, 2004: 93) مهرش (PFS) از خط عیلامی و الگوهای هنری عیلامی استفاده می‌کند (Garrison, 1991: 4; 2011: 383-402)، به این معنا نیست که آنها دارای هویتی انشانی - عیلامی هستند، بلکه نشان‌دهنده ارتباط نزدیک میان عیلامی‌ها و پارسی‌هاست که در طول چندین قرن شکل گرفته بود. در همین ارتباط، هنکلمن به‌درستی اشاره می‌کند که حضور خدایان عیلامی را در تخت جمشید در کنار خدایان ایرانی نمی‌بایست لزوماً به معنی حضور خدایانی غیر ایرانی دانست که فقط به حمایت از آنها می‌پرداختند، بلکه این خدایان از مدت‌ها پیش در منطقه پارس / انشان حضور داشتند. این تحولات در واقع نشان‌دهنده حضور سنت‌های عیلامی در منطقه پارس در طول قرن‌هاست که پارسیان بعدها به تدریج با آنها آشنا شدند و بسیاری از آن سنت‌ها را به کار گرفتند (Henkelman, 2008: 335-336; Henkelman, 2011a: 586; cf. Henkelman, 2011c: 1-16). همین تحولات را همچنین در رابطه با برگزاری مراسم‌ن برای خدایان عیلامی مانند هومبان و ... در تخت جمشید می‌توان مشاهده کرد.

البته، اطلاعات ما راجع به جایگاه خدایان عیلامی در دوران کوروش دوم بسیار اندک است. تنها آگاهی ما از دوره پادشاهی کوروش، استوانه او است که در آن از فرستادن خدایان اقوام مختلف و از جمله خدایان عیلامی به شوش و تعمیر معابد آنجا یاد می‌کند (Waters, 2008: 115-116; Kuhrt, 2007.1: 72, note: 21; Brosius, 2000: 11) نظر بسیاری از اندیشمندان، تا دوران پادشاهی داریوش اول شواهدی مبنی بر فعالیت‌های ساختمانی در شوش دیده نشده است (Muscarella, 1993: 216-219). در هر حال، هنگامی که خدایان عیلامی در الواح عیلامی تخت جمشید در دوره داریوش اول را مورد بررسی قرار می‌دهیم، رابطه آنها با خدایان پارسی بسیار جالب توجه است. در آنجا از خدایان

عیلامی در کنار خدایان ایرانی بدون کمترین تفاوتی یاد شده است. خدایان عیلامی تحت حمایت و پشتیبانی شاهان هخامنشی قرار داشتند که برای اجرای مراسم دینی سهمیه‌ای به آنها تعلق می‌گرفت. جالب توجه اینکه از خدایان عیلامی تحت نام خدایان عیلامی و خدایان اقوام بیگانه یاد نشده است (Henkelman, 2011b: 11). به هومبان خدای عیلامی که ارتباط مستقیمی با مفهوم قدرت پادشاهی دارد، در الواح تخت جمشید بیش از هر خدای دیگری (۲۶ مرتبه) اشاره شده است، درحالی‌که فقط ۱۰ بار از آهوره‌مزدا یاد شده است (Henkelman, 2008: 216; Henkelman, 2011b: 6-9).

علاوه بر آن، شاهد جایگاه ممتاز عیلامی‌ها در کتیبه‌های شاهان هخامنشی و نقوش برجسته این دوره هستیم که نشان‌دهنده اهمیت و حضور آنان در دوران داریوش و بعد از وی است. نام عیلام در کتیبه‌های این دوره اغلب پس از پارس در ردیف دوم و یا سوم آمده است (برای کتیبه داریوش اول در بیستون ← Kent, 1953; Bea, 2001). از سوی دیگر، عیلامی‌ها چنان‌که صف هدیه‌آوران در تخت جمشید نشان می‌دهد، از لباس درباری شبیه به پارسی‌ها استفاده می‌کردند؛ ضمن اینکه در نقش رستم در مقبره داریوش لباس عیلامی‌ها به مانند لباس پارسی‌هاست (Shahbazi, 1992: 722-723; Root, 2011: 426-428). همچنین، با توجه به الواح تخت جمشید، ایردبمه (Irdabama) که شاید مادر یا یکی از زنان داریوش بود، از مهوری استفاده می‌کرد که نوشته روی آن عبارت است از: «هومبان‌آپی». این زن صاحب نفوذ در دربار داریوش ارتباط خاصی با شولگی (Šullaggi) در جنوب شرقی خوزستان دارد و شاید از خانواده‌ای متعلق به دوران عیلام نو باشد (Henkelman, 2011a: 613). این موضوع که مادر داریوش عیلامی بوده و یا اینکه یکی از زنان داریوش از خانواده‌های متنفذ عیلامی بوده، خود نشان‌دهنده جایگاه والای عیلامی‌ها نزد داریوش و پارسی‌هاست.

در هر حال، به نظر می‌رسد به‌رغم حضور جایگاه ممتاز عیلامی‌ها در دربار و نفوذ فرهنگ عیلامی دوره داریوش، به دلیل غلبه سیاسی پارسی‌ها که اوج آن در زمان داریوش اول بود، نام ایشان جای خود را به نام پارس داد و شاهان هخامنشی مانند داریوش اول و خشیارشا به جای استفاده از عنوان شاه انشان، از عنوان شاه پارس استفاده می‌کردند که تأکیدی بر هویت جدید به‌وجودآمده در دوران داریوش بود. واضح است که استفاده از واژه‌های عیلامی، انشانی، پارسی و ایرانی در طول زمان تغییر می‌یافت. سال‌ها پیش از تشکیل حکومت هخامنشی در غرب ایران، این عیلامی‌ها بودند که در منطقه از نفوذ بالایی

برخوردار بودند و کوروش و اسلافش تحت نفوذ و تأثیر آنها بودند و همان‌طور که هنکلمن اشاره کرده است، استفاده از عنوان شاه انشان را می‌توان در قالب شرایط آن دوره تفسیر کرد که متفاوت با دوران داریوش بود و ویژگی‌های خاص خود را داشت (Henkelman, 2011a: 602, 612)؛ به‌ویژه آنکه در زمان کوروش بزرگ نام پارس و پارسیان برای مردم منطقه میان‌رودان کمتر شناخته بود، درحالی‌که نام عیلام و انشان قدمت چندهزارساله داشت و کاملاً شناخته‌تر بود. چنان‌که شاهد همین اتفاق در استفاده و به‌کارگیری مکرر نام عیلام و شوش در مقایسه با نام پارس و تخت جمشید در میان مورخان یونانی و متون کهن هستیم که آنها بیشتر از شوش به عنوان تختگاه و مرکز سیاسی هخامنشیان نام می‌برند و به‌ندرت از پارس، پاسارگاد و تخت جمشید به عنوان مرکز سیاسی عمده هخامنشیان یاد می‌کنند (Herodotus, III. 30, 64; IV. 83, 85; V. 32, 33; VIII. 99 IX. 108 همچنین مقایسه کنید با: Strabo, XIII. 203; Aeschylus, *Persians*: 39).
 از نام انشان که برای مردم منطقه و میان‌رودان که در زمان کوروش و اوایل پادشاهی هخامنشیان شناخته‌تر بود، اتفاق افتاده باشد. اما در دوره داریوش، نفوذ و حاکمیت سیاسی پارسی‌ها در کشور و منطقه پارس، باعث شد که به‌رغم حضور گسترده عیلامی‌ها در پارس و تخت جمشید و حتی حضور بسیاری از کاتبان عیلامی در تخت جمشید و ذکر خدایان عیلامی در الواح این دوره و حتی به‌کارگیری زبان عیلامی در نوشتن الواح (← Hallock, 1969: 1-9)، شاهد حاکمیت فرهنگ پارسی و تأکید بر نام پارس و هخامنشیان باشیم که در این دوران بیش از نام کهن انشان در میان مردم شناخته شده بود.

شواهد بالا نشان می‌دهند که برخلاف ادعای پاتس، به نظر می‌رسد بدون توجه به سایر منابع به‌خصوص منابع یونانی، نسخه بابلی کتیبه بیستون، سال‌شمار نبونید، کتیبه آشوربانی‌پال، بررسی تحولات سیاسی و فرهنگی منطقه در نیمه اول هزاره اول پیش از میلاد و قدمت تاریخی عیلام و سرزمین انشان که در منطقه شناخته‌تر از پارسی‌ها بود، استفاده منابع میان‌رودانی از عنوان شاه انشان برای کوروش نمی‌تواند نشان‌دهنده هویت عیلامی کوروش باشد. از طرفی، بررسی روابط میان عیلامی‌ها و پارسی‌ها نشان می‌دهد که در طول چندین قرن ارتباط مداوم و پیوسته با عیلامی‌ها، چه در شوش، آن‌چنان‌که که الواح آکروپل نشان می‌دهند (Tavernier, 2011: 191-261) و چه در انشان در دوران پیش از تشکیل حکومت هخامنشی و پس از آن در پارسه، آن‌گونه که الواح عیلامی تخت جمشید

نشان می‌دهند (← Henkelman, 2008; 2011c). از زمان ورود پارسی‌ها به منطقه انشان همیشه ارتباطی نزدیک میان عیلامی‌ها و پارسی‌ها وجود داشته است و حتی شاهد هستیم که این ارتباط و نفوذ در دوره داریوش اول مانند دوره کوروش دوم همچنان ادامه داشته است. به دیگر سخن، شواهد نشان می‌دهند که نمی‌توان تمایزی بین ماهیت فرهنگی حکومت کوروش دوم از نظر پیوستگی با عیلامی‌ها با دوران پادشاهی داریوش اول قائل شد. این مسئله را که اولی پیوسته بر انشانی بودن خود تأکید دارد و دومی بر پارسی بودنش، نمی‌توان به معنی وجود دو هویت و قومیت جداگانه تعبیر کرد، بلکه می‌توان این را ناشی از آشنایی بیشتر ساکنان میان‌رودان با نام کهن انشان در دوران کوروش در مقایسه با نام جدید پارس در دوران داریوش دانست.

به اختصار می‌توان گفت، هرچند ممکن است فرضیه دانیل توماس پاتس پیرامون هویت عیلامی - انشانی کوروش، خصوصاً تکیه ایشان بر منابع هم‌زمان با کوروش در نگاه اول قابل تأمل به نظر برسد، با مطالعه دقیق منابع این دوره و مقایسه آنها با یکدیگر و با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط تاریخی منطقه، به دنبال ورود پارسیان به انشان در این زمان، به نظر می‌رسد فرضیه پاتس نقدکردنی است و به عنوان یک کار تاریخی استحکام علمی ندارد، زیرا:

اولاً، مهم‌ترین عنصر در کار پژوهشی و در مرحله نخست، مشاهده، بررسی و استفاده از تمامی منابع و شواهد مرتبط با موضوع است که در این مقاله به هیچ‌وجه این نخستین شرط علمی رعایت نشده است و پاتس بدون اشاره به منابع موجود یونانی و نقد علمی آنها، بخش عمده‌ای از منابع مرتبط با موضوع، یعنی منابع یونانی را کنار گذاشته است و در فرضیه خود هیچ تلاشی برای رد گزارش مورخان یونان از جمله هرودت که به اصالت پارسی کوروش اشاره دارد، انجام نمی‌دهد؛

دیگر اینکه، همان‌طور که زوناتزی و هنکلمن اشاره کرده‌اند، یکی از دلایلی که باعث شده است اسناد و نوشته‌های میان‌رودانی از کوروش به عنوان شاه انشان یاد کنند، می‌تواند ناشی از این واقعیت باشد که نام انشان در منطقه شناخته‌شده‌تر از نام پارس و پارسیان تازه‌وارد به منطقه بود، چنان‌که شاهد به‌کارگیری و استفاده بیشتر از نام شوش در مقایسه با نام تخت جمشید توسط مورخان این دوره در زمان داریوش و پس از وی در دوره هخامنشیان هستیم؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد سرزمین پارس و تخت جمشید در این دوره اهمیت بیشتری در مقایسه با شوش داشتند؛

سوم، استفاده از زبان، لباس، نام و به‌طور کلی فرهنگ عیلامی در زمان کوروش دوم به‌تنهایی نمی‌تواند به معنی هویت عیلامی - انشانی کوروش بوده باشد، زیرا همان‌طور که در بالا نشان دادیم، به دلیل نفوذ و غلبه فرهنگ عیلامی در منطقه که دارای قدمت چند هزار ساله بود و نفوذ این فرهنگ در میان پارسیان که تجربه کمتری در امور کشورداری داشتند و از نظر فرهنگی از جمله خط و هنر در سطح پایین‌تر قرار داشتند، باعث گردید که آنان به‌شدت تحت‌تأثیر فرهنگ غالب عیلامی قرار بگیرند و به‌رغم برتری نظامی و قدرت سیاسی در منطقه، همچنان تحت سیطره فرهنگی عیلامی‌ها قرار داشته باشند؛ چنان‌که به‌رغم غلبه مطلق پارسی‌ها در دوره داریوش کبیر، همچنان شاهد حضور پررنگ فرهنگ عیلامی در همه ارکان کشور هستیم. به همین دلیل، استفاده از عنوان شاه انشان که در منطقه از اعتبار، شهرت و قدمت بیشتری در مقایسه با نام پارس برخوردار بود، امری طبیعی به نظر می‌رسد. بنابراین، با در نظر گرفتن سایر شواهد، خصوصاً منابع یونانی که از کوروش به عنوان یک پارسی نام می‌برند، نمی‌توان از هویت عیلامی - انشانی کوروش سخن گفت، مگر اینکه در آینده شواهد بیشتری علاوه بر شواهد موجود یافت و کشف گردد.

۵. نتیجه‌گیری

به‌اختصار می‌توان گفت، هرچند ممکن است فرضیه دانیل توماس پاتس پیرامون هویت عیلامی - انشانی کوروش، خصوصاً تکیه ایشان بر منابع هم‌زمان با کوروش در نگاه اول قابل تأمل به نظر برسد، با مطالعه دقیق منابع این دوره و مقایسه آنها با یکدیگر و با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط تاریخی منطقه، به دنبال ورود پارسیان به انشان در این زمان، به نظر می‌رسد فرضیه پاتس نقدکردنی است و به عنوان یک کار تاریخی استحکام علمی ندارد، زیرا:

اولاً، مهم‌ترین عنصر در کار پژوهشی و در مرحله نخست، مشاهده، بررسی و استفاده از تمامی منابع و شواهد مرتبط با موضوع است که در این مقاله به هیچ‌وجه این نخستین شرط علمی رعایت نشده است و پاتس بدون اشاره به منابع موجود یونانی و نقد علمی آنها، بخش عمده‌ای از منابع مرتبط با موضوع، یعنی منابع یونانی را کنار گذاشته است و در فرضیه خود هیچ تلاشی برای رد گزارش مورخان یونان از جمله هرودت که به اصالت پارسی کوروش اشاره دارد، انجام نمی‌دهد؛

دیگر اینکه، همان‌طور که زوناتزی و هنکلمن اشاره کرده‌اند، یکی از دلایلی که باعث شده است اسناد و نوشته‌های میان‌رودانی از کوروش به عنوان شاه انشان یاد کنند، می‌تواند ناشی از این واقعیت باشد که نام انشان در منطقه شناخته‌شده‌تر از نام پارس و پارسیان تازه‌وارد به منطقه بود، چنان‌که شاهد به‌کارگیری و استفاده بیشتر از نام شوش در مقایسه با نام تخت جمشید توسط مورخان این دوره در زمان داریوش و پس از وی در دوره هخامنشیان هستیم؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد سرزمین پارس و تخت جمشید در این دوره اهمیت بیشتری در مقایسه با شوش داشتند؛

سوم، استفاده از زبان، لباس، نام و به‌طور کلی فرهنگ عیلامی در زمان کوروش دوم به‌تنهایی نمی‌تواند به معنی هویت عیلامی - انشانی کوروش بوده باشد، زیرا همان‌طور که در بالا نشان دادیم، به دلیل نفوذ و غلبه فرهنگ عیلامی در منطقه که دارای قدمت چندهزارساله بود و نفوذ این فرهنگ در میان پارسیان که تجربه کمتری در امور کشورداری داشتند و از نظر فرهنگی از جمله خط و هنر در سطح پایین‌تر قرار داشتند، باعث گردید که آنان به‌شدت تحت تأثیر فرهنگ غالب عیلامی قرار بگیرند و به‌رغم برتری نظامی و قدرت سیاسی در منطقه، همچنان تحت سیطره فرهنگی عیلامی‌ها قرار داشته باشند؛ چنان‌که به‌رغم غلبه مطلق پارسی‌ها در دوره داریوش کبیر، همچنان شاهد حضور پررنگ فرهنگ عیلامی در همه ارکان کشور هستیم. به همین دلیل، استفاده از عنوان شاه انشان که در منطقه از اعتبار، شهرت و قدمت بیشتری در مقایسه با نام پارس برخوردار بود، امری طبیعی به نظر می‌رسد. بنابراین، با در نظر گرفتن سایر شواهد، خصوصاً منابع یونانی که از کوروش به عنوان یک پارسی نام می‌برند، نمی‌توان از هویت عیلامی - انشانی کوروش سخن گفت، مگر اینکه در آینده شواهد بیشتری علاوه بر شواهد موجود یافت و کشف گردد.

پی‌نوشت

۱. در سال‌شمار نبونید آمده است که کوروش (کمبوجیه؟) به هنگام حضور در معبدی در بابل لباس عیلامی بر تن داشتند. این موضوع به سبب آسیب‌دیدگی بسیار متن سال‌شمار به‌ویژه در قسمت ۱.۲۵ باعث تفاسیر مختلف شده است. عده‌ای از اندیشمندان معتقدند فردی که در این مراسم لباس عیلامی بر تن دارد، کوروش دوم بوده است، نه کمبوجیه (← Sekunda, 2010: 264; Kuhrt, 2007: 267). اما داندامایف (۱۳۸۱: ۸۷) بر آن است فردی که لباس عیلامی پوشیده، کمبوجیه است.

منابع

آبایف، و. ای (۱۳۵۶). «شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نام‌های خاص ایرانی»، ترجمه غنایت‌الله رضا، بررسی‌های تاریخی، ش ۷۱، ص ۱۲.
داندامايف، محمد. آ (۱۳۸۱). *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران، کارنگ.

- Aeschylus (1996). *Persians*, Edited with an Introduction, Translation Commentary by Edith Hall, Published by Aris and Philips Ltd, England.
- Bae, Chul-Hyun (2001). 'Comparative Studies of King Darius's Bisitun Inscription', PhD Thesis at Harvard University, Cambridge, Massachusetts.
- Briant, P (2005). 'History of the Persian Empire (550-330 B.C)', *Forgotten Empire: The world of the Ancient Persia*, Edited by John Curtis and Nigel Tallis, London.
- Brosius, M (2000). *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*, London Association of Classical Teacher, London.
- Brosius, M. (2010). 'The Royal Audience Scene Reconsidered', *the world of Achaemenid Persia: History, Art and Society in Iran and the Ancient Near East*, Edited by John Curtis and John Simpson, In Association with the Iran Heritage Foundation, London.
- Dandamaev, M. A (1986). 'Arukku, Vol. II, Fasc. 6.
- Frye, R. N. (2003). 'Cyrus was no Achaemenid', *Religious themes and texts in pre-Islamic Iran and Central Asia*, Edited by Carlo G. Cereti, Mauro Maggi and Elio Provasi, Wiesbaden.
- Garrison, M. B. (1991). 'Seals and Elite at Persepolis: Some Observations on Early Achaemenid Persian Art', *Ars Orientalis*, Vol 21.
- Garrison, M. B. (2011). 'The Seal of Kuraš the Anzaniti, Son of Šešpeš (Teispes), PFS 93: Susa-Anšan-Persepolis', *Elam and Persia*, Edited by Javier Alvarez-Mon and Mark B. Garrison, Eisenbrauns.
- George A. R. (1996). 'Studies in Cultic Topography and Ideology: Review of B. Pongratz-Leisten, Ina Shulmi Irub', *Bibliotheca Orientalis* 53/3-4.
- Hallock, R. T. (1969). *Persepolis Fortification Tablets*, (OIP 92), Chicago.
- Henkelman, W. F. M. (2008). *The Other Gods Who Are, Studies in Elamite-Iranian Acculturation based on the Persepolis Fortification Tablets*, Achaemenid History XIV.
- Henkelman, W. F. M. (2011 a). 'Cyrus the Persian and Darius the Elamite: a Case of Mistaken Identity', in *Herodotus and the Persian Empire*, Edited by Robert Rollinger, Brigitte Truschnegg, Reinjold Bichler, Wiesbaden.
- Henkelman, W. F. M. (2011 b). 'Farnaka's Feast: Šip in Parsa and Elam', *Elam and Persia*, Edited by Javier Alvarez-Mon and Mark B. Garrison, Eisenbrauns.
- Henkelman, W. F. M. (2011 c). 'Of Tapyroi and Tablets, State and Tribes: the Historical Geography of Pastoralism in the Achaemenid Heartland', *Greek and Elamite sources*, (BICS-54-2), Institute of Classical Studies University of London.

- Herodotus (1987). *The History of Herodotus*, Grene, D. (trans.), Chicago and London.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed., New Haven.
- Kuhrt, A. (2007). *The Persian Empire: A Corpus of Source from the Achaemenid Period*, Vol. 1, London and New York: Routledge.
- Lloyd Llewellyn-Jones and James Robson (2010). *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, London and New York: Routledge.
- Muscarella, O.W (1993). 'Achaemenid Art and Architecture at Susa: Ancient Near Eastern Treasures in the Louvre', *The Royal City of Susa*, New York.
- Netzer, A. (1998). 'Esther and Mordechai', *EnlIr*, VIII, Fasc. 6.
- Potts, D. T. (2005). 'Cyrus the Great and Kingdom of Anshan', *The Birth of Persian Empire*, Vol.1, Edited by Vesta Sarkhosh Curtis and Sara Stewart, London and New York.
- Potts, D. T. (2012). 'The Elamites', *The Oxford Handbook of Iranian History*, Edited by Touraj Daryaee, Oxford University Press.
- Root, M.C, (2011). 'Elam in the Imperial Imagination: from Nineveh to Persepolis', *Elam and Persia*, Edited by Javier Alvarez-Mon and Mark B. Garrison, Eisenbrauns.
- Sekunda, N. V. (2010). 'Changes in Achaemenid Royal Dress', *In the world of Achaemenid Persia: History, Art and Society in Iran and the Ancient Near East*, Edited by John Curtis and John Simpson, in Association with the Iran Heritage Foundation, London.
- Shahbazi. A. (1992). 'Clothing II, in the Median and Achaemenid Periods', *EnlIr*, Vol. V, Fasc 7.
- Shaked, Sh. (2003). 'Haman', *EnlIr* XI, Fasc.6.
- Stronach, D. (1974). 'Achaemenid Village I at Susa and the Persian Migration to Fars', *Iraq*, Vol. 36, No. 1/2.
- Strabo, Strabo (1983). *The Geography of Strabo*, H. L. Jones (trans.), in Eight Vols. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- Tavernier, Jan. (2011). 'Iranians in Neo-Elamite Texts', *Elam and Persia*, Edited by Javier Alvarez-Mon and Mark B. Garrison, Eisenbrauns.
- Waters, M. (1996). 'Darius and the Achaemenid Line', *AHB* 10. 1.
- Waters, M. (2004). 'Cyrus and the Achaemenids', *Iran XLII*.
- Waters, M. (2008). 'Cyrus and Susa', *Revue d'Assorologie*, Vol. CII.
- Weidner, E. F. (1931-1932). 'Die Altteste Nachricht über das Persische Königshaus Kyros I', *ein Zeitgenosse Aššurbânâplis*, AFO 7.
- Xenophon (1914-25). *Cyropaedia*, W. M. Miller (trans.), in Two Vols, Cambridge, Massachusetts: Harvard University press.
- Zournatzi. A, (2011). *Cyrus: The Great as a 'King of the City of Anshan'*, Proceedings of the first National Conference 'Iran and the Silk Road', Tehran.